

پیش نویس

این نوشته از روی نوار پیاده شده است، و برای این که گونه نوشتاری آن برجسته گردد، بخش هایی از آغاز و آخر سخنرانی حذف گردید. در آغاز سخنرانی گفتاری از نهج البلاغه، و در آخر مصیبت روز عاشورا آمده بود. از قراین چنین برمی آید که این سخنرانی در حسینیه عرفان، در محله کازنه سخی کابل ایراد شده و باید یکی از رشته سخنرانی های شهید بزرگوار محمد اسماعیل مبلغ بوده باشد. گزینش عنوان ها و بردن آیات و روایات از من است.

کسانی که از نزدیک با این روح پژوهشگر و ناآرام آشنایی داشته اند، به روشنی در می یابند که این سخنرانی از سلهای جلافتادگی او حکایت می کند. این جا افتادگی از تسلط خارق العاده بر زبان و محتوای سخنانش کاملاً ملموس است. مبلغ تنها یک خطیب آتشین کلام نبود و همچنان تنها یک روشنفکر روحانی، محقق، استاد دانشگاه، ادیب، فیلسوف و سیاستمدار نیز نبود. او همه این ها بود و همه را در عالی ترین سطح آن به دست آورده بود. اما مهم تر از همه، او منتقد زمان و جامعه خودش بود و در این کار، از بی پروایی و بی باکی فراوان، برخوردار.

او از مدرسه های دینی کابل ظهور کرد، اقشار روشنفکری زمان را درنوردید، مکاتب فلسفی جدید و قدیم را آموخت و قالب خشک مدرسه های دینی را با همراهی با مردم و واقعیات موجود عوض کرد و در برابر انحراف ها و خرافات مذهبی شجاعانه قدم علم نمود و برای پویایی جامعه بنایافته بر عدالت اجتماعی، نستوهانه تلاش کرد. چنین بود که او در سال های آخر عمرش به کشف دوباره «اسلام محمدی» و «تشیع علوی» نایل آمد، و درین سفر طولانی، چه اتهام هایی را که آماج نشد و چه دشواری ها و فشارهای کشنده ای را که بردبارانه تحمل نکرد. مانند همه مصلحین بزرگ، اخبار و رهبان ها او را تکفیر کردند و حتی حکم قتلش را نیز پیش کشیدند. اما او همچنان به راه خودش ادامه داد، تا به علی رسید، تا به حسین رسید، ولی نه بدان گونه که وعظ السلاطین ریاکتور و قصابان دل و روده اهل بیت و دکان داران دین و دین فروشان کاسب رسیده بودند.

این مبلغ را در تاریخ ۲۵۰ ساله افغانستان یکی از بزرگ ترین نبوغ های ناشناخته می دانم و اوست که افتخار پیش کسوتی «نقد دینی» را در جامعه و تاریخ کشور ما، به درست ترین شیوه آن و مبتنی بر علمی ترین روش شناخت، از آن خود کرده است. او مانند دیگر شاگردان این مدارس دینی، دین خود را به علم دینی ادا کرد و به گفته شمس الرحمان، شاعر بنگلادشی، نشان داد که «اخگرها هنوز در این کارگاه آهنگری باستانی، جستن می کنند» (شعرهایی از بنگلادیش، صفحه ۲۲) و باز به گفته زنده یاد حمید عنایت ثابت کرد که «نهال هر اندیشه نواز بسترهای کهن می روید» (سیری در اندیشه سیاسی عرب، ص ۲۱).

سخنرانی های مبلغ برخلاف نشخوارهای تنبلانه و تکراری دیگران، حساب شده و سنجیده بود. او از تنها نخبگانی بود که برای هر سخنرانی اش روزها پژوهش می کرد و آمادگی می گرفت. برای او «منبر» بیش از یک شعار و سنت اسلامی معنی داشت و «حسینیه» و «مسجد»



□ شهید علامه محمد اسماعیل مبلغ (ریتا)

نیز حکم پایگاه آموزش اجتماعی را دارا بود. حقا که این نکته را خوب دانسته بود و از همین رو نیز، آن را جدی می گرفت و هر سخنرانی اش، یک تحقیق شسته و رفته و ناشی از ساعت ها مطالعه و تفکر بود، به گونه ای که هر کدام را به تنهایی می توان یک کار تحقیقی و علمی به شمار آورد. (گرفته شده از نوار گفت و گوی من با دکتر علی رضوی).

از این رو سخنرانی های او را باید در کنار کتابها و مقاله های او برشمرد و باید از همه دوستان و آشنایان آن فرزانه خواست که اگر یادگاری از آن روح زیبای ناشناخته، به گونه نوار، سخنرانی یا خاطره دارند، به این نگارنده (به نشانی فصل سوم) بفرستند تا با دوستان پر به پیشوازی یادبودی از او در بیستمین سال شهادتش برویم. در آخر، باید از همکاری مهندس عنایت الله رضایی در پیاده کردن این سخنرانی، سپاسگزاری کنم و از دکتر عبدالعلی لعلی، یکی از یاران سه گانه او (معروف به اصحاب کهف) یک جهان سپاس که این نوار را در اختیار من گذاشتند. از حسین مبلغ، دوست خوب من و فرزند ارشد آن فرزانه که اجازه دادند تا نوار پیاده گردد و بالاخره از تاپیست که دست نویس مرا با بردباری تمام به دیور حروف کامپیوتری آراسته است، بسیار بسیار سپاس مندم.

عسکر موسوی کابلی
۹۷/۸/۸ اکسلورد

در سخنرانی هفته گذشته، مطالبی پیرامون هستی هستی بخش به عرض رسانیدیم و براین ساطع و حجت های نیرومند مکتب الهی را در آن مورد، تا آن جا که وقت ما ایجاب می کرد، مورد بررسی و نظر قرار دادیم و سستی و ضعف و بی پایگی مکتب و به ویژه دبستان الحادی مارکس را روشن و برملا ساختیم.

در سخنرانی امروز، روی سخن با مشرکین است. مشرک یعنی کسی که در یکی از حقوق و صفات خداوند یکتا، موجود دیگری را شریک قرار دهد. مثلا در حق خالقیت و آفرینندگی که خاصه الله است، موجود دیگری را شریک او فرض می کند و یا در خاصه ربوبیت و پروردگاری که حق منحصر الله است، کس دیگری را شریک او می سازد. به همین ترتیب که ما در خلال سخنرانی های آینده، آن جا که درباره حقوق ذات یکتای او صحبت کنیم، همه این مطالب را روشن خواهیم ساخت.

مظهر اول

نخستین مظهر شرک که ما در تاریخ جوامع انسانی بدان برمی خوریم، همان بت پرستی است که اولاد آدم در گذشته های خیلی دور و نزدیک از ما، و امروز نیز در برخی از کشورهای جهان، اشیایی از مواد طبیعی (از سنگ، از طلا، از برنز، و امثال آن به اشکال مختلف و گوناگون می سازند و بدان اشکال گوناگون، عنوان خدایی می دهند. اسم آن ها را خدا می گذارند، وانگهی در برابر آن ها سجود و کرنش می کنند. قرآن کریم در طی آیات عدیده از این مظهر شرک سخن فرموده

و از آن جمله در مبارزه حضرت ابراهیم (ع) با بت پرستان، این طور مسأله را در اختیار ما قرار داده است:

وقتی که ابراهیم به بت پرستان گفت: این تمثال ها، این صورت ها و این بت های مصنوعی که خود به دست خویش ساخته اید، چیستند که در مقابل آن ها خضوع و خشوع می کنید و در دروازه های معابد معتکف می شوید؟ بت پرستان در جواب ابراهیم گفتند که: پدران ما این ها را پرستش می کردند. پدران ما در قبال آن ها خضوع و خشوع می نمودند. پدران ما از آن ها اطاعت می کردند.^۱

این نخستین مظهر شرک است که در هنگام ظهور آیین مقدس اسلام، در سراسر جزیره العرب رایج بود. هر عربی در خانه خویش بتی داشت و آن را می پرستید. گاهی این بت پرستی شکل هایی خیلی مسخره را به خود می گرفت؛ بدین معنی که بتی را از مواد غذایی می ساختند، از خرما می ساختند؛ وقتی که گرسنه می شدند، با کمال میل آن را تناول می کردند؛ یعنی خدای خویش را می خوردند! چون این مسأله خیلی روشن و واضح است، بنابراین از آن به اجمال و به همین اشارت اکتفا می کنم و می گذرم.

مظهر دوم

دومین مظهر شرک و بت پرستی، همانا طاغوت پرستی و جبار پرستی بود. بدین معنی که در تاریخ گذشتگان، جباران سرکش خودکامه، مستبدین، سلاطین، امپراطوران، زمامداران و امراء، وقتی که بر اریکه قدرت قرار می گرفتند، وقتی که قدرتی به دست می آوردند، نه تنها به سلطنت اکتفا نمی کردند، نه تنها به همان قدرت سیاسی بسنده نمی کردند؛ بلکه ادعای خدایی را پیش می کشیدند. دعوی کاذب ربوبی و پروردگاری را مطرح می کردند. وانگهی رعایا را مردم را، کسانی را که در جوامع شان زندگی می کردند، به زور سرنیزه، به زور تازیانه به اطاعت خویش وادار می نمودند. بزرگترین چهره کریه و زشتی که ما بدان در تاریخ گذشتگان برمی خوریم و می توانیم آن را طاغوت و جبار نمونه بخوانیم، همان فرعون معاصر حضرت موسی است که ژاژ خدایی کرد و ادعای ربوبی را به جای ربوبیت کرد؛ من پروردگار بزرگ شما هستم. آ

قرآن مقدس در طی آیات عدیده از طاغوت، از بندگان طاغوت و از نکوهش سخن فرموده است که از آن جمله آیه شریفه زیر است:

و ما از آن گمراهان، بوزینه و خوکان و بندگان طاغوت قرار دادیم. کسانی که از طاغوت های زمانه پیروی و اطاعت می کنند، اینان در بدترین موقعیت قرار دارند. در موقعیت ستم کشی، در موقعیت ذلت و خواری، در جایگاه ادبار و نیستی قرار گرفته اند و بدترین راه را می پیمایند. در راه ذلالت، در راه گمراهی، در راه خودسری سیر می کنند^۲ این دومین مظهر شرک، دومین سمبل شرک است.

مظهر سوم

اما سومین مظهر شرک را اگر از زبان خود بگویم، خیلی مایه تعجب تان خواهد شد و اگر از زبان قرآن بگویم، تعجب تان اندکی کمتر خواهد شد، که آیا چنین چیزی هم در تاریخ بوده است؟ قرآن خبر می دهد که بوده است و تواریخ دنیای قدیم، حتی باستان شناسان امروز نیز فرمایش قرآن را تایید کرده اند و آن سومین مظهر، آیین شرک است. یعنی در زمانی که انبیاء و پیشوایان به توحید و رسالت مبعوث گشته اند،





بت‌های بامیان دیگر
 نمی‌توانند آرایش
 کنند و چهره خود
 را در پس پرده‌ها
 طوری بپوشانند که
 ما نتوانیم آن‌ها را
 ببینیم. اما این سه
 بت دیگر یا شرک
 طاغوتی، شرک
 کاهنی و شرک
 شهوات نفسانی،
 گاهی خود را چنان
 لطیف، ظریف و
 دقیق می‌سازند که
 تا چشم دل را و
 بینش خویش را
 عمیق و ژرف
 نسازیم نمی‌توانیم
 آن‌ها را شناسایی
 کنیم.



روحانی نمایان، کاهنان معابد و سرپرستان هیكل‌ها، کارشان بدان جا رسیده که ادعای ربوبی و پروردگاری کرده‌اند. تعجب از این جا برای انسان حاصل می‌شود که چگونه کسانی که خود از ادیان مسلط جامعه دفاع می‌کردند و مروج همان ادیان بودند، مبلغ همان ادیان بودند، کارشان به جایی رسیده که ادعای ربوبی و خدایی کرده‌اند. توجه کنید به آیه شریفه قرآن تا تعجب‌تان از میان زائل شود:

مردمی بودند، مریدانی بودند که علما و زاهدان خویش را به جای پروردگار، خدا می‌گرفتند به ربوبیت آن‌ها، به سرپرستی آن‌ها که خاص خدا بودند، اذعان و ایمان آوردند و همین مسیح پسر مریم را به خدایی نشانند. آری، ما به این‌ها امر کرده‌ایم و دستور داده‌ایم که جز خدای یکتا را پرستش نکنند. خدای یگانه، الله را پرستش کنند. الله پاکیزه و منزّه است از آنچه که مشرکین درباره آن‌ها می‌گویند.^۴

سؤالی در این جا طرح می‌شود به اصطلاح اهل علم و ادب؛ سؤال مقدر که چگونه در جوامع گذشته، برای رهبان‌ها و روحانی‌نماها امکان داشت که ادعای خدایی کنند؟ در جواب باید عرض کنم که منظور از ادعای خدایی آن‌ها، ادعای خالقیت نبوده، یعنی آن‌ها آن قدر نادان نبودند و افراد جامعه‌شان هم آنقدر نادان نبودند که بگویند ما خالق شما هستیم و افراد جامعه بپذیرند و قبول کنند، به دلیل این که افراد جامعه‌شان می‌دیدند که خود این کاهن به دنیا آمد، سن و سالی را سپری کرد و بالاخره از میان رفت و مرد. قبل از این کاهن هم مردم زندگی می‌کرده‌اند و بعد از او هم مردم زندگی می‌کنند. قبل از این طاغوت هم مردم بوده‌اند و بعد از آن طاغوت هم مردم زندگی می‌کرده‌اند؛ چگونه ممکن است که این طاغوت یا آن کاهن خالق باشد؟ نه، آن‌ها ادعای ربوبی را در سر می‌پروراندند. ربوبی، یعنی پروردگاری. یعنی از نظر آیین توحید، این مطلب مسلم است که پروردگار حقیقی جهان و بشریت، منتظم و اداره‌کننده واقعی کائنات و انسانیت، خداست و پس هر اداره‌ای که به اداره خدا متصل نباشد، هر تنظیمی که به تنظیم الهی پیوند نخورد، از نظر آیین توحید و آیین اسلام، شرک محسوب می‌شود. از این جاست که طاغوت‌ها و راهبان دوران قدیم، اداره و تنظیم جوامع انسانی را از دفاتر آیین توحید دور کرده‌بود، جدا کرده بودند، مجزا کرده بودند، بر مردم ستم می‌کردند، غارتگری می‌نمودند، تا می‌توانستند دارای‌های مردم را از آن‌ها به نام نذرهای معابد، به نام موقوفات معابد غارت می‌کردند و به جیب خود می‌زدند. این جا است که قرآن آن‌ها را نکوهش می‌کند: عالمان و راهبان، خویش را پروردگاری به جای خدا می‌گیرند.

مظهر چهارم

چهارمین مظهر شرک، هوای نفسانی انسان است. آرزوها، خواسته‌ها و تمایلات نامحدود انسان است که اگر انسانی از آن هواها و آرزوها و تمایلات پیروی کرد، آن انسان مشرک خواهد بود. این معنی نیز از قرآن مقدس استنباط می‌شود. در یک جا قرآن مجید به رسول اکرم خطاب می‌فرماید: آیا دیدی که آنانی را که هوای نفس خویش را خدای خود قرار دادند و از آن پیروی کردند و از آن اطاعت کردند؟^۵

هوای نفس، یعنی شهوت به معنی عام آن. از شهوت، در این جا تنها شهوت جنسی منظور نیست. شهوت کلام بی‌جا، شهوت زراندوزی، شهوت نامشروع جنسی، غضب بی‌جا، خشم بی‌مورد و بالاخره، هر تمایل سرکشی که در وجود انسان هست و انسان بخواهد از آن پیروی کند، چنین کسی به فرموده قرآن مشرک است. مولانا علی (ع) فرمود: بنده شهوت، مطیع شهوت (به معنی عام آن) ذلیل‌تر و خوارتر است از کسی که به بندگی دیگری در آمده است.^۶ و در جای دیگر فرمود: بنده شهوت، اسیری است که اسارت از او زائل نمی‌شود.^۷ یعنی همیشه مقهور تمایلات سرکش خود است. بنده‌ای که در خدمت انسان دیگر گمارده شده یعنی در دوران بردگی (من و تو که بردگی را ندیده‌ایم و به تاریخ مراجعه می‌کنیم) وقتی که انسانی، انسان دیگر را برده خود می‌ساخت؛ بنده می‌توانست دور از چشم ارباب بعضی کارها را انجام دهد، یعنی طبق تمایل خود، لااقل حرکت کند، یا بگریزد، یا فرار کند، یا آن که برده‌دار را نابود کند، آن طوری که اسپار تاکوس رومی در تاریخ یونان باستان، بردگان را بر ضد برده‌داران رومی بسیج کرد.

اما بنده شهوت نمی‌تواند از چنگال تمایلات سرکش نفسانی فرار کند. در خواب اسیر اوست، در بیداری اسیر اوست، در رفتار اسیر اوست، در خانه اسیر اوست، در دکان گرفتار اوست، در مدرسه در بند اوست، در هر جا با انسان است. از همین جاست که اسلام شناس حقیقی، مرزبان جاویدان تعالیم ابدی قرآن مقدس، علی (ع) فرمود: بنده شهوت، بنده هواهای نفسانی، بنده جاه‌طلبی، اسیر قدرت‌ها، اسیر ریاست، اسیر زرها هیچ وقت اسارتش از او دور نمی‌شود.

شرک و جامعه

تا بدین جا به طور مختصر و فشرده، توانستیم مظاهر چهار گانه شرک را بشناسیم. خواهش می کنم تا بدانچه که اینک به عرض می رسانم، دقت کنید.

بر اساس محتویات آیات مبارکه قرآنی و تواریخ گذشته و معاصر، چهار مظهر برای شرک پذیرفتیم: بت ها، طاغوت ها، کاهن ها، و هوای نفس یا شهوات انسانی. از این چهار مظهر آیین شرک، یکی خیلی برجسته و برملاست که انسان می تواند با اندکی توجه آن را بشناسد. سه تای دیگر گاهی چهره های خود را آرایش می کنند، گاهی زینت می کنند، گاهی ستر و اخفا می کنند؛ به طوری که ما نمی توانیم بدون چشم مسلح به میکروسکوپ آن ها را بشناسیم و تشخیص دهیم.

بت پرستی، بدان معنی که انسانی بتی را بسازد و پرستش کند، چهره اش خیلی واضح است. شما در هر معبدی که امروز برای تماشا

کنید؟ فقط در یک صورت می توانید پیدا کنید که اول خانه را روشن بسازید و دوم میکروسکوپ را در چشم بگذارید و خط به خط گلیم را بررسی کنید، تا آن مورچه را پیدا کنید. امام می فرماید: نفوذ شرک طاغوتی، نفوذ شرک کاهنی و برهمنی، نفوذ شرک های هواهای نفسانی در دل های مردم پنهان تر از آن است که موری روی گلیم سیاهی در شب تاریکی حرکت می کند.

پس ما کی می توانیم به تشخیص انواع شرک قادر شویم؟ کی می توانیم یخن و گریبان خویش را از چنگال کوبنده آیین شرک نجات دهیم؟ آن گاه می توانیم که آفتاب قرآن را موقع دهیم که در دل های مان بنابد، و از طرفی دیگر، میکروسکوپ آیین علوی را در چشم بگذاریم. وانگهی، مورچه های اذیت کننده شرک را روی دل می توانیم تشخیص دهیم.

از همین جا است که قرآن مقدس، شرک را «سقوط» می داند. سقوط از آسمان فضیلت، سقوط از آسمان عدالت، سقوط از قلل شامخ آدمیت

در تغییرات اجتماعی نباید تابع

«جبر تاریخ» و قوانین اجتماعی باشیم - آن

طوری که مادیون گفته اند - و نباید تابع

«جبر خدایی» باشیم - آن طوری که جبریون

گفته اند - بلکه خدا می گوید: تو خود

سازنده جامعه خود هستی. تو مسؤولیت

داری که جامعه خویش را بسازی. جامعه

تو حیددی این جااست.



رتال جامع علوم انسانی

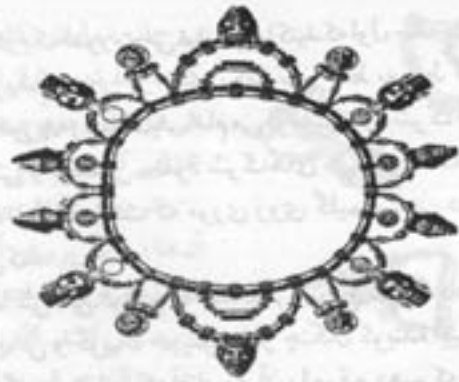
و سقوط از اوج انسانیت. مشرک یا طعمه لاشخوران اجتماع می گردد و فریکاران، ریاکاران، طاغوت های خودکامه به حيله ها و نیرنگ های مختلف او را می درند، و یا مانند خسی می شود که باد سهمگین و تند حوادث او را مانند پرکاهی به مکان های دور دست پرتاب می کند، چنانچه قرآن مقدس فرمود: کسی که به الله شرک می ورزد، مانند کسی است که از آسمان می افتد و سقوط می کند و سپس در چنگال های خونین لاشخوران گرفتار می شود. او را قطعه قطعه و پاره پاره می کنند، یا باد تند حوادث او را در جاهای دور دست می افکند.^۸

پس دیدیم که شرک سقوط است؛ شرک مانند الحاد، ذلت است یا شرک مانند مادیت، ادبار است، زبونی است و خواری است. حالا انسانیت را از این زبونی و خواری چگونه می توان به اوج عزت و شرافت و کرامت و آدمیت رسانید؛ در این جا است که ندای ملکوتی قرآن به گوش جان ما فرا می رسد: ای بشریت! پروردگار شما یکی است. پروردگار قابل پرستش الله است، و آن الله بخشنانده است و مهربان است.

بروید، در هندوستان یا ستول یا برمه (میانمار) یا لاقل در کشور عزیز خودمان، سفری به بامیان کنید و بت های بزرگ بامیان را ببینید، فوراً تشخیص می دهید که بت یعنی چه. بت به معنی بتی که از مواد طبیعی ساخته می شود، یعنی چه. چهره اش خیلی واضح است و خیلی مشهور و برملا. بت های بامیان دیگر نمی توانند آرایش کنند و چهره خود را در پس پرده ها طوری بپوشانند که ما نتوانیم آن ها را ببینیم. اما این سه بت دیگر یا شرک طاغوتی، شرک کاهنی و شرک شهوات نفسانی، گاهی خود را چنان لطیف، ظریف و دقیق می سازند که تا چشم دل را و بینش خویش را عمیق و ژرف نسازیم نمی توانیم آن ها را شناسایی کنیم. چنانچه مولانا علی (ع) فرمود: نفوذ شرک در دل های مردم پنهان تر از آن است که مورچه ای روی گلیم سیاهی در شب تاریکی حرکت کند.

به تشبیه امام دقت کنید. فرض کنید شبی تاریک است، گلیم سیاهی را در خانه هموار کرده اید. مورچه ای خیلی ضعیف - که طبعاً ضعیف است - روی این گلیم حرکت می کند. (آیا) می توانید این مورچه را پیدا





در این کلام رسول الله (درود فراوان بر روح بزرگوارش) دو، سه نکته خیلی قابل توجه است. اولاً آن که کلمه توحید و شهادتین در زبان آسان است، اما در میزان عمل خیلی سنگین است. متوجه این نکته باید باشیم، زیرا ما در میان میزان عمل و سخن خلط کردیم. به همان ترتیبی که کلمه شهادتین را در زبان بسیار به آسانی تلفظ می کنیم، فکر کردیم که در عمل نیز به همین آسانی است. نه، بدین آسانی نیست.

دوم این که اگر ما این کلمه مقدس را در عرصه عمل پیاده کنیم، آقای جهان می شویم و از آتش نفاق ها و خواری ها و ذلت ها و تعصبات نژادی و طبقاتی و امثال آن، نجات پیدا می کنیم. تاریخ اسلام صادق و گواه پیدا به درستی این فرموده رسول الله است. در آغاز که آیین اسلام ظهور کرد، چون مسلمانان محتوای کلمه توحید را در عرصه عمل پیاده کردند، در طی اندک سالیان محدود و کوتاهی دو امپراطوری بزرگ را شکست دادند. امپراطوری ایرانی ساسانی را در جهتی مغلوب ساختند و امپراطوری روم شرقی را که پایتختش در بیزانس بود در قسمت دیگر جهان از میان بردند و مسلمانان توانستند قیادت و آقای خود را بر پیشانی تاریخ جهان حک کنند و ثبت کنند.

اما از آن زمانی که امیر معاویه این طاغوتی در تاریخ اسلام سر برداشت و بنیادهای اسلامی را واژگون ساخت و بنیاد نظام توحیدی اسلام را میل به نظام طبقاتی و استثماری کرد، از آن پس ذلت و خواری مسلمین آغاز یافت. ما، هم قیادت خود را بر عرب از دست دادیم و هم بر عجم از دست دادیم، و امروز به ذلت و ادبار و نکبت افتاده ایم و بیچاره شده ایم و خوار شده ایم. دستگاه طاغوتی معاویه و ابوسفیانی کاری که کرد، اثرات شگفت انگیز لا اله الا الله را از دماغ های ما شست، آن گاه توانست نظام طاغوتی خود را در قلب اسلام ثابت کند و بر کرسی بنشانند...

نظام توحیدی، در عرصه ایدئالوژی، «توحید» را به ارمغان آورد و در عرصه اجتماعی، «فقر» را ریشه کن ساخت. اما ما مسلمانان از وظیفه خود باز ایستادیم و نخواستیم که اصول و قوانین اقتصادی اسلام را پیاده کنیم، فقر را ریشه کن بسازیم، استثمار طبقاتی را نابود کنیم، ستمگری را از میان برداریم... اگر ما متوجه سخن عمیق اباندر خود می شدیم - این بزرگترین صحیحی اسلام، این یار مجاهد و پیکارگر علی - به این روز سیاه نمی افتادیم. اباندر با صراحت لهجه فرمود: وقتی فقر به سوی شهری روی می آورد، وقتی که تنگدستی به سوی جامعه ای سرازیر می شود، وقتی که بیچارگی به سوی مملکتی روی می آورد، کفر می گوید: رفیق! مرا هم با خود ببر یعنی فقر و کفر با یکدیگر ملازمه دارند. یکی به دنبال دیگری می آیند و می روند، این است زنگ خطر...

و رسول اکرم به آن طوری که از زبان دوست فاضل من آقای بصیر شنیدید، در نخستین روزهای بعثت دوران ساز خویش فرمود: بگویند که نیست خدایی مستحق پرستش، مگر الله تارستگار شوید. رستگاری یعنی چه؟ تا عزت مند شوید، تا معتبر شوید، تا بزرگ شوید، تا به فضایل انسانی نایل شوید و بروید. پس خوب است که اندکی روی کلمه «توحید» مکث کنیم. دوست من از تبیض سخن گفت، خیلی به جا سخن گفت که در تغییرات اجتماعی نباید تابع «جبر تاریخ» و قوانین اجتماعی باشیم - آن طوری که مادبون گفته اند - و نباید تابع «جبر خدایی» باشیم - آن طوری که جبریون گفته اند - بلکه خدا می گوید: تو خود سازنده جامعه خود هستی. تو مسؤولیت داری که جامعه خویش را بسازی. جامعه توحیدی این جاست. حالا ببینیم این «تغییر» که خدا قدرت به ما داد تا به دست ما انجام یابد، چو کات آن تغییر چیست؟ رهنمود عملی آن تغییر چیست؟

لا اله الا الله یک حرف «لا» دارد و یک حرف «الیهات». یک نه دارد و یک «آری» دارد. با این «نه» که در لا اله الا الله می گوئیم، باید همه بنیادهای باطل و شرک و نظام طاغوتی را نفی کنیم. باید همه ذلت ها، جنایت ها، پستی ها عبودیت ها، بردگی ها، ذلت ها، و خواری ها را نابود کنیم. بیدادگری ها را از میان ببریم. استثمار طبقاتی و ستمگری را از میان جامعه محو بسازیم، و چون به اثبات رسیدیم و چون به خدا روی می آوریم؛ در آن لحظه است که می توانیم جامعه توحیدی را ایجاد کنیم. جامعه فارغ از استثمار، جامعه فارغ از نژادپرستی، جامعه بی بهره از کانون های گرم و مشتعل قبیله پرستی و نسب پرستی و حسب پرستی، زورپرستی و طاغوت پرستی و امثال آن، می توانیم تشکیل بدهیم. اما سخن بر آن است که لا اله الا الله در آغاز تاریخ اسلام، شعاعی انقلابی بود، شعاری زنده بود. اما امروز در میان لب های من و تو محصور گشته (است). حتی حاضر نیستیم که طنین آوای لا اله الا الله را کسی از دهان بشنود. توجه کنید به یکی از خطبه های نخستین رسول اکرم (ص) پشوی اسلام و مبشر آیین توحید در روزهای نخستین:

ای مردم! من شما را به دو کلمه دعوت می کنم که در زبان خیلی آسان و ساده است (چقدر به سادگی می گوئیم لا اله الا الله) اما در میزان عمل خیلی خیلی مشکل است. اگر شما بدین دو کلمه معتقد شوید و آن را در میزان عمل قرار دهید، بر عرب و عجم قیادت و آقای می کنید، و همه ملت ها مطیع و متقاد شما می شوند و به سبب این دو کلمه به «بهشت» یعنی «جامعه توحیدی» داخل می شوید و به سبب این دو کلمه از آتش «جهنم» یعنی از «نظام طبقاتی شرک» رهایی پیدا می کنید. (آن دو کلمه ساده چیست؟) شهادت به این که خدا یکی است و این که من رسول و فرستاده اویم.

- ۱- اذلال لایبه و فونه ما هذه التماثل التي انتم لها عاكفون. قالوا وجدنا اباتنا لها عابدين. (انبیاء / آیه ۵۲-۵۳)
- ۲- فقال انما ربكنا الا على (نازعات / آیه ۲۲)
- ۳- و جبل منهم القردة والخنازير و عبد الطاغوت، اولئك شركناكنا و اضل عن سواء السبيل (مائده آیه ۶۰)
- ۴- انخذوا احبارهم و رهبانهم ارباباً من دون الله و المسيح ابن مريم و ما امرنا الا لا يعبدوا الاها واحداً الا لا هو سبحانه عما يشركون (توبه / آیه ۳۱)
- ۵- اريت من انخذ الله هوبه، افانت تكون عليه و كيبلا (فرقان / آیه ۴۳)
- ۶- عبد الشبهه اذل من عبدالرؤق (غزوات الحکم ج ۲، فصل ۵۵، حدیث ۱۲، ص ۴۹۸)
- ۷- عبد الشبهه قاسير لا ینفک اسره (غزوات الحکم ج ۲، فصل ۵۵، حدیث ۱۳، ص ۴۹۹)
- ۸- و من یشرك بالله فکانما خر من السماء فتخطفه الطير ارنهوى به الريح في مكان سحيق. (حج / آیه ۳۱)

